

یوسف زهرا علیها السلام

● نصرت الله آیتی

گفتند خلاق که تویی یوسف ثانی
چون نیک بدیدم، به حقیقت، به از آنی
حافظ

مقدمه

یکی از ویژگی‌های روانی آدمی این است که همواره در رویارویی با امر تازه و بدیع، حالت دفاعی به خود می‌گیرد و کم‌تر به پذیرش آن گردن می‌نهد. این امر به ویژه آن‌گاه تشدید می‌شود که پدیده‌ی جدید حالت رمزگونه داشته باشد و اعتقاد به آن، زمینه ساز تحولی بنیادین در باورها، اندیشه، منش و روش زندگی او شود. برعکس، در برابر موضوعی که پیشینه داشته یا در زمان‌های پیش، یک یا چند بار رخ داده است، مقاومت چندانی از خود نشان نمی‌دهد و به سادگی، آن را می‌پذیرد. یکی از شیوه‌های چیره شدن بر این وضعیت، عادی جلوه دادن آن مسأله است. یعنی باید این نکته را به جامعه تبیین کرد که موضوع مورد نظر، مسبوق به سابقه بوده و برای دیگران نیز رخ داده است. قرآن کریم نیز همین شیوه را به کار گرفته است. در صدر اسلام، روزه، حکمی جدید و همراه با اندکی مشقت بود؛ زیرا روزه دار می‌بایست از بسیاری از امور مباح چشم‌پوشد و از ارتکاب آن‌ها خودداری کند. شاید برخی مسلمانان در برابر چنین حکم بی‌سابقه‌ای، واکنش نشان می‌دادند و آن را به سختی می‌پذیرفتند. از این رو، قرآن کریم، ابتدا مسلمانان را از نظر روانی برای

پذیرش آن آماده می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید:

يا ايها الذين امنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلهم^۱.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما نوشته شد، همان گونه که بر

پیشینیان شما، نوشته شد.

یعنی می‌پندارید که این تکلیف، مسأله‌ای بی‌سابقه و فراتر از توانایی شما است. هرگز چنین نیست؛ زیرا وجوب روزه، حکم متداولی است که گذشتگان نیز موظف بوده‌اند آن را انجام دهند.

مسایلی مانند اعتقاد به حضرت مهدی (عج) و غیبت و ظهور ایشان نیز به ظاهر بدیع و بی‌سابقه بوده و طول عمر ایشان با هاله‌ای از رمز و راز و شگفتی همراه است. افزون بر آن، این باور بر همه‌ی شوون حیات آدمی تأثیری بنیادین بر جا می‌گذارد. از این رو، برخی افراد از پذیرش آن سرباز می‌زنند و آن را انکار می‌کنند. امامان معصوم علیهم‌السلام در برابر این اندیشه، کوشیده‌اند با بیان موارد مشابهی که در تاریخ گذشته - بویژه تاریخ پیامبران الهی علیهم‌السلام - رخ داده است، مسأله‌ی غیبت امام عصر (عج) و دیگر مفاهیم مربوط به آن را عادی جلوه دهند، تا مردم به گمان بی‌سابقه بودن، در آن به دیده‌ی شک و تردید ننگرند. برای نمونه، به کلام نورانی حضرت مهدی (عج) به شیخ صدوق می‌توان اشاره کرد. اصل ماجرا را از زبان شیخ صدوق می‌شنویم:

شبی در عالم رؤیا دیدم که در مکه‌ام و گرد خانه‌ی خدا طواف می‌کنم. در دور هفتم نزد حجرالاسود آمدم و آن را لمس کردم و بوسیدم. در این هنگام، دعاهایی را که برای زمان بوسیدن حجرالاسود است، می‌خواندم. در این حال، مولای خود حضرت مهدی (عج) را دیدم که بر در خانه‌ی کعبه ایستاده‌اند. با خاطری پریشان به حضرت نزدیک شدم. حضرت با نگاهی به رخساره‌ام به فراست خود، راز دلم را دانست. به او سلام کردم. حضرت پس از جواب سلام، فرمود: چرا درباره‌ی غیبت، کتابی نمی‌نویسی، تا اندوه دلت را بزداید؟ عرض کردم: یا بن رسول الله! در این باره

کتاب نوشته‌ام. حضرت پاسخ دادند: منظورمان این نیست که همانند گذشته بنویسی. کتابی درباره‌ی موضوع غیبت بنگار و در آن، غیبت‌های پیامبران علیهم‌السلام را بیان کن.

چون سخن حضرت به پایان رسید، از دیدگانم پنهان شدند. من از خواب بیدار شدم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و مناجات پرداختم. چون صبح دمید، نگارش این کتاب را آغاز کردم.^۲

حضرت یوسف یکی از پیامبرانی است که حضرت مهدی در روایت‌ها به ایشان تشبیه شده‌اند. البته در این روایت‌ها، حضرت مهدی (عج) از جهت‌های گوناگون به حضرت یوسف علیه‌السلام تشبیه شده‌اند. امام باقر علیه‌السلام در روایتی تنها به شباهت در غیبت اشاره کرده‌اند.^۳ هم چنین ایشان در جایی دیگر، به شباهت‌های دیگری اشاره فرموده‌اند.^۴ حال آن که امام صادق علیه‌السلام بدون اشاره به شباهت‌های پیشین، شباهت دیگری بر شباهت‌های یاد شده می‌افزایند.^۵ این‌ها نشان می‌دهد که منظور، حصر شباهت‌ها در موارد یاد شده نبوده، بلکه تنها برای نمونه به برخی از آن‌ها اشاره شده است. با توجه به این نکته و با الهام از فرمایش حضرت مهدی (عج) به شیخ صدوق، این نوشتار می‌کوشد با تأمل در قرآن و روایت‌ها، شباهت و همانندی‌های موجود میان یوسف زهرا علیهما‌السلام و یوسف یعقوب علیهما‌السلام را بازگو کند، تا از این رهگذر، فهم و پذیرش امر حضرت مهدی، آسان‌تر گردد.

۱- غیبت

برجسته‌ترین همانندی میان یوسف زهرا علیهما‌السلام و یوسف یعقوب علیهما‌السلام، همانندی در غیبت است. امام باقر علیه‌السلام به محمد بن مسلم می‌فرماید:

يا محمد بن مسلم ان في القائم من اهل بيت محمد عليه‌السلام شبه من خمسة من الرسل يونس بن متى و يوسف بن يعقوب و موسى و عيسى و محمد صلوات الله عليهم... واما شبهه من يوسف بن يعقوب عليه‌السلام فالغيبه

من خاصته و عامته و اختفائه من اخوته...^۶

ای محمد بن مسلم! قائم آل محمد (عج) با پنج تن از پیامبران شباهت دارد: یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم... و اما شباهت او به یوسف در غیبت اوست از اقوام دور و نزدیک و از برادران خود...

نخستین سؤال درباره‌ی این شباهت، آن است که میان غیبت امام عصر (عج) و غیبت یوسف علیه السلام تفاوت فراوانی وجود دارد؛ زیرا غیبت یوسف علیه السلام، غیبتی است نسبی؛ یعنی هرچند او از کنعان، برادران و پدر و مادر خود غایب بود، ولی از دیدگان مصریان غایب نبود. او با مصریان، گفت و گو و رفت و آمد داشت، در حالی که غیبت حضرت مهدی (عج) غیبتی است مطلق و آن حضرت از دیدگان همگان غایب‌اند. از این رو، قیاس آن دو با یکدیگر قیاس مع الفارق است. پاسخ به این نکته، در شباهت دوم خواهد آمد.

۲- حضور

برادران یوسف برای خرید آذوقه به مصر آمدند و به بارگاه یوسف وارد شدند. وی در نخستین نگاه و گفت و گو، آنان را شناخت، ولی آنان یوسف را نشناختند. آنان بی آن که به هویت یوسف پی ببرند، با وی سخن گفتند و داد و ستد کردند.

فدخلوا علیه فعرّفهم وهم له منکرون.^۷

(برادران یوسف) بر او وارد شدند. او، آنان را شناخت، ولی آنان او را نشناختند.

یوسف زهرا نیز در میان مردم حضور دارد. در کنار آنان راه می‌رود و بر فرش‌های آنان پا می‌نهد و... ولی مردم، او را نمی‌شناسند. بسیاری بر این باورند که غیبت امام عصر (عج) به این معنی است که آن حضرت، در آسمان‌ها یا عوالم دیگری زندگی می‌کنند. بنابراین، حضرت مهدی (عج) از دیدگان همه‌ی انسان‌ها پنهان هستند و

کسی، ایشان را نمی بیند. براساس این باور، نکته‌ای که پیش از این گذشت، به ذهن می‌رسد که مقایسه‌ی حضرت مهدی (عج) با حضرت یوسف علیه السلام، مقایسه‌ای ناتمام است. اما حقیقت، این است که تصویر یاد شده، خطا و به دور از واقعیت است. او در میان مردم رفت و آمد می‌کند و در کوچه و بازارها قدم می‌گذارد. مردم، آن حضرت را می‌بینند، گرچه او را نمی‌شناسند.

س‌دیر می‌گوید:

سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: ان فی القائم شبه من یوسف علیه السلام. قلت: کانک تذکر حیره و غیبه فقل لی: ما تنکر هذه الامة اشباه الخنازیر ان اخوة یوسف کانوا سباطاً اولاد انبیاء تاجروا یوسف و بايعوه وهم اخوته وهو اخوهم فلم یعرفوه حتی قال لهم انا یوسف... فما تنکر هذه الامة ان یکون الله عزوجل یفعل بحجته ما فعل بیوسف ان یکون یرسیر فی اسواقهم و یطأ بسطهم وهم لا یعرفونه حتی یأذن الله عزوجل ان یعرفهم بنفسه کما اذن لیوسف حتی قال لهم هل علمتم بیوسف و اخیه اذ انتم تجهلون قالوا انک لانت یوسف قال انا یوسف و هذا اخي.^۸

امام صادق علیه السلام فرمودند:

قائم (عج) شباهتی با یوسف دارد. عرض کردم: گویا حیرت و غیبت او را می‌فرمایید؟ حضرت فرمودند: چرا این امت، قضیه‌ی حضرت یوسف را انکار نمی‌کنند؟ برادران یوسف با این که پیغمبر زاده و برادر یوسف بودند و او نیز برادرشان بود، با او تجارت و خرید و فروش کردند و او را شناختند، تا این که یوسف، خودش را معرفی کرد و گفت: من یوسفم... با این حال چرا آنان منکرند که خداوند عزوجل با حجت خود، همان کاری را بکند که با یوسف کرد؟ او در بازارهای شان راه می‌رود و بر فرش‌های آنان گام می‌نهد، ولی مردم او را نمی‌شناسند، تا هنگامی که خداوند به او اجازه دهد که خودش را معرفی کند. همان گونه

که به یوسف اجازه داد و یوسف گفت آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید آن گاه که جاهل بودید؟ گفتند: آیا تو همان یوسفی؟ گفت: (آری) من یوسفم و این، برادر من است.

و باز امام صادق علیه السلام فرمود:

ان فی صاحب هذا الامر سنن من الانبياء عليهم السلام... واما سنة من يوسف فالسنة يجعل الله بينه وبين الخلق حجاباً يرونه ولا يعرفونه...^۹
صاحب این امر امام مهدی (عج) با برخی از پیامبران، شباهت هایی دارد... اما شباهت او به یوسف، در پرده بودن او است؛ یعنی خداوند کاری می‌کند که هر چند او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند.

۳- کودکی

غیبت یوسف از دوران کودکی آغاز شد.

و جاءت سيارة فارسلوا واردهم فادلى دلوه قال يا بشرى هذا غلام.^{۱۰}
و (در همین حال) کاروانی فرا رسید و مأمور آب را (در پی آب) فرستادند. او دلورا در چاه افکند. (ناگهان) صدا زد: مژده باد این کودکی است (زیبا و دوست داشتنی)!

غیبت یوسف زهراء علیها السلام نیز از دوران کودکی آغاز شد.

قال ابو عبد الله عليه السلام:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا بد للغلام من غيبته فقبل له ولم يا رسول الله؟ قال يخاف القتل.^{۱۱}

امام صادق عليه السلام از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

ناچار برای آن کودک (امام مهدی (عج)) غیبتی خواهد بود. پرسیده شد: برای چه؟ فرمودند: از ترس کشته شدن.

حضرت مهدی (عج) در سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمد. آغاز غیبت صغرا نیز در

سال ۲۶۰ هجری است. بنابراین، ایشان در آغاز غیبت صغری، ۵ ساله بوده‌اند.

۴- زیبایی و بخشندگی

همان‌گونه که یوسف در زیبایی و بخشندگی، شهره‌ی آفاق بود، یوسف زهرا علیها السلام نیز به بالاترین درجه‌ی این دو ویژگی آراسته است.

عن ابی نصر قال سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول:

فی صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعة انبياء... وسنة من يوسف من جماله و سخائه... ۱۲

ابی نصر می‌گوید امام باقر علیه السلام فرمودند:

صاحب این امر (حضرت مهدی (عج)) با چهار پیامبر شباهت‌هایی دارد... شباهت او با یوسف، در زیبایی و بخشندگی اوست....

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

لیبعثن الله عزوجل فی هذه الامة خليفة یحیی المال حیثاً و لا یعدّه عدّاً. ۱۳

به زودی خداوند عزوجل در این امت، خلیفه‌ای را بر می‌انگیزد که مال را بی آن که بشمارد، به دیگران می‌بخشد.

۵- هراس

یوسف در عالم رؤیا دید که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرش سجده می‌کنند، ولی به سفارش پدر از ترس مکر برادران، رؤیای خویش را پنهان کرد.

اذ قال یوسف لایه یا ابت انی رأیت احد عشر کوكباً والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین قال یا بُنیّ لاتتقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیداً. ۱۴

(به یاد آور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدر! من در خواب

دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده می‌کنند.
(یعقوب) گفت: فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن؛ زیرا
برای تو نقشه‌ی (خطرناکی) می‌کشند.

یوسف زهرا علیها السلام نیز همین گونه است؛ یعنی به دلیل هراس از دشمنان، باید نام
مبارکش پنهان باشد.

عن ابی خالد الکابلی قلت لمحمد بن علی الباقر علیه السلام:

ارید ان تسمیّه لی حتی اعرفه باسمه فقال: سألتنی والله یا ابا خالد عن
سؤال مجهد ولقد سألتنی عن امر لو کنت محدّثاً به احداً لحدثتک ولقد
سألتنی عن امر لو ان بنی فاطمه عرفوه حرصوا علی ان یقطعوه بضعة
بضعة. ۱۵

ابو خالد کابلی می‌گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

نام مبارک او (حضرت حجت علیه السلام) را برای من بگوئید تا او را به نام
بشناسم. حضرت فرمودند: ای ابا خالد! به خدا سوگند! پرسش
زحمت‌انگیز و مشقت‌آوری از من پرسیدی و درباره‌ی مسأله‌ای از من
پرسیدی که اگر گفتم بود، به یقین به تو می‌گفتم. تو درباره‌ی چیزی از
من پرسش کردی که اگر بنی فاطمه او را بشناسند، حرص ورزند که او را
تکه تکه کنند.

۶- ظلم

دلیل غیبت یوسف، ستم برادران در حق او بود، یعنی حسادت ورزیدن و به چاه
افکندن او.

واجمعوا ان یجعلوه فی غیابت الجب. ۱۶

و تصمیم گرفتند وی را در نهران گاه چاه قرار دهند.

یکی از حکمت‌های غیبت یوسف زهرا علیها السلام نیز ستم حاکمان و طاغوت‌های

خون آشام در حق آن حضرت است.

عن زرارة بن اعين قال:

سمعت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يقول: ان للقاء غيبة قبل ان يقوم قلت ولم ذلك جعلت فداك؟ قال يخاف و اشار بيده الى بطنه وعنقه. ١٧

زراره می گوید:

از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمود: قائم (عج) پیش از قیامش غیبتی دارد. عرض کردم: فدایت شوم چرا؟ حضرت با اشاره به شکم و گردن مبارکشان فرمود (از کشته شدن) می ترسد.

طاغوتیان عصر ما در شمار، از طاغوتیان عصر تولد حضرت، کمتر و از نظر ابزار نظامی، ضعیف تر نیستند. خون آشامی و جنایت پیشه گی شان نیز به مراتب از آنان بیشتر است. پس آن ترس هنوز وجود دارد. به امید آن روزی که یاوران کارآمدی پرورش یابند تا بتوانند سپر بلای حضرت باشند و او را از گزند حوادث در امان دارند؛ زیرا که فراهم آمدن چنین افرادی، پیش زمینه ی فرارسیدن روز موعود است.

۷- ریزش و رویش

برادران یوسف، او را به چاه افکندند؛ زیرا دل های شان از حسد آکنده بود. بنابراین، خوبی های او را نمی دیدند، ولی غریبه ها از دیدن او مسرور گشتند و اظهار شادمانی کردند.

وجاءت سيارة فارسلوا واردهم فادلى دلوه قال يا بشرى هذا غلام. ١٨
و (در همین حال) کاروانی فرا رسید و مأمور آب را (در پی آب) فرستادند. او، دلو خود را در چاه افکند. (ناگهان) صدا زد: مژده باد این کودکى است (زیبا و دوست داشتنی)!

هنگام روز به رو شدن با یوسف زهرا نیز برخی مسلمانان، بروی شمشیر

می‌کشند؛ زیرا سینه‌هایی آکنده از کینه دارند یا خود را از او بیشتر دوست دارند یا این که خود را زمام دار امور خویش می‌دانند و در برابر رأی و نظر او، رأی و نظری جداگانه برای خود قایل اند و یا....

امام صادق علیه السلام فرمود:

القائم (عج) یلقى فی حربہ ما لم یلق رسول الله صلی الله علیه و آله. ان رسول الله صلی الله علیه و آله اتاهم وهم یعدون الحجارة منقورة و خشباً منحوتة وان القائم یخرجون علیه فیتأولون علیه کتاب الله و یقاتلونه علیه. ۱۹

قائم (عج) در پیکار خود با چنان چیزی رو به رو خواهد شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن رو به رو نگردید. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی به سوی مردم آمد که آنان، بت‌های سنگی و چوب‌های تراشیده را می‌پرستیدند. ولی قائم (عج) چنان است که بر او می‌شورند و کتاب خدا را بر ضد او تأویل می‌کنند. آن‌گاه به استناد همان تأویل، با او به جنگ برمی‌خیزند.

در این میان، برخی بیگانگان هستند که از دیدنش خشنود می‌شوند و به او می‌پیوندند؛ زیرا با فطرت‌هایی پاک به سوی او می‌روند و با چشمانی بی‌غرض به او می‌نگرند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

اذا خرج القائم (عج) خرج من هذا الامر من کان یری انه من اهله و دخل فیه شبه عبدة الشمس والقمر. ۲۰

چون قائم (عج) قیام کند، کسی که خود را اهل این امر می‌پنداشته است، از این امر بیرون می‌روند. در مقابل، افرادی مانند خورشید پرستان و ماه پرستان، به آن می‌پیوندند.

۸- بهای اندک

کاروانیانی که یوسف را یافتند، او را به بهای اندکی فروختند؛ زیرا از ارزش آن در

یگانه، آگاهی نداشتند.

و شروه بثمان بخش دراهم معدود وکانوا فیه من الزاهدین.^{۲۱}
و (سرانجام) او را به بهای اندکی - چند درهم - فروختند و نسبت به
(فروختن) او بی رغبت بودند.

برخی شیعیان نیز به دلیل نا آگاهی از مقام و منزلت حضرت مهدی (عج) و از سر
هواپرستی و دنیاخواهی، افتخار محبت و خدمت به آستان او را، به بهای اندکی
فروخته و رشته‌ی پیوند خود را گسسته‌اند. تاریخ، نمونه‌های فراوانی از این مردمان
را به یاد دارد. برای مثال، از ابوطاهر محمد بن علی بن بلال می‌توان نام برد. وی به
طمع اموالی که از حضرت مهدی (عج) نزد او بود، آن را به محمد بن عثمان عمری -
سفیر دوم - نسپرد و ادعا کرد که خود وکیل حضرت مهدی (عج) است. حضرت
مهدی (عج) نیز توفیقی در لعن او صادر کرد.^{۲۲}

۹- بردباری

نخستین واکنش یعقوب هنگام غیبت یوسف، در پیش گرفتن صبر نیکو و یاری
جستن از پروردگار است.

جاءوا علی قمیصه بدم کذب قال بل سولت لکم انفسکم امرأ فصبر
جمیل والله المستعان علی ما تصفون.^{۲۳}

و هنگامی که پیراهن او را با خونی دروغین (آغشته ساختند و نزد پدر)
آوردند، گفت: هوس‌های نفسانی شما، این کار را برای تان آراسته است.
من بردباری نیکو (و شکیبایی بدون ناسپاسی) خواهم داشت و در برابر
آن چه می‌گویید، از خداوند، یاری می‌جویم.

شیعیان نیز هنگام رو به رو شدن با غیبت یوسف زهرا علیها السلام، باید در برابر بلاها و
آزمایش‌های الهی، بردبار باشند.

امام رضا علیه السلام فرمود:

والله ما يكون ما تمدون اليه اعينكم حتى تمحصوا وتميزوا وحتى
لا يبقى منكم الا الاندر فالاندر^{٢٤}؛

به خدا سوگند! آنچه چشمان تان را به سويش می‌دارید و منتظرش
هستید، رخ نخواهد داد، تا این که پاک‌سازی و جداسازی شوید و از شما
نماند مگر هرچه کم‌تر و کم‌تر.

هم‌چنین باید در برابر به درازا کشیدن غیبت، شکیبایی و رزندگی؛ یعنی در ظهور
پیش از موعد مقرر آن، شتاب نکنند.

مهم‌تر می‌گوید به امام صادق عليه السلام عرض کردم:

جعلني الله فداك متى هذا الامر؟ فقد طال. فقال: كذب المتمنون وهلك
المستعجلون و نجا المسلمون و الينا يصيرون.^{٢٥}

فدايت شوم اين امر - قيام قائم آل محمد عليه السلام - چه زمانی رخ خواهد
داد؟ اين امر به درازا کشید. حضرت فرمود: آرزومندان خطا کردند،
شتاب جویان هلاک شدند و آنان که تسلیم‌اند، نجات یافتند و به سوی ما
باز خواهند گشت.

۱۰- امید و ناامیدی

چون خورشید یوسف در پس ابرهای غیبت فرورفت، یعقوب هرگز امید خود را
از دست نداد و از رحمت الهی و بازگشت یوسف ناامید نشد. و از خداوند
درخواست می‌کرد که به زودی یوسف را ببیند.

عسى الله ان يأتيني بهم جميعاً.^{٢٦}

امیدوارم خداوند، همه‌ی آنان را به من بازگرداند.

ولی در مقابل، برادران با این که او را نکشتند و در چاه انداختند به امید این که
قافله‌ای، او را بیابد و با خود ببرد.

قال قائل منهم لا تقتلوا يوسف والقوه فى غيابت الجب يلتقطه بعض

السيارة ان كنتم فاعلين. ٢٧

یکی از آنان گفت: یوسف را نکشید. اگر می خواهید کاری انجام دهید، او را در نهران گاه چاه بیافکنید تا قافله هایی، او را برگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند).

با این حال، برادران، یوسف را فراموش کرده بودند. چون یعقوب، از یوسف یاد می کرد، وی را سرزنش می کردند.

قالوا تالله تفتؤا تذكر يوسف حتى تكون حرضاً او تكون من الهالكين. ٢٨
گفتند: به خدا سوگند! تو آن قدر از یوسف یاد می کنی که ممکن است بیمار شوی یا هلاک گردی.

ولما فصلت العير قال ابوهم اني لاجد ريح يوسف لولا ان تفندون قالوا
تالله انك لفي ضلالك القديم. ٢٩

هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) بیرون آمد، پدرشان (یعقوب) گفت: اگر مرا به نادانی و کم خردی، متهم نکنید، (باید بگویم که) بوی یوسف را احساس می کنم. گفتند: به خدا سوگند! تو در همان گمراهی پیشین ات هستی.

در مسأله ی غیبت یوسف زهراء عليها السلام نیز برخی که از هدایت الهی برخوردارند، پیوسته با امید به فضل خداوندی، ظهور او را انتظار می کشند و هرگز از رحمت الهی ناامید نمی شوند. در دعای عصر غیبت که از ناحیه ی مقدسه رسیده است، چنین می خوانیم:

...ولا تنسنا ذكره و انتظاره والایمان به وقوة اليقين في ظهوره
والدعاء له والصلاة عليه. ٣٠

(خدایا! یاد او، انتظارش، ایمان به او، باور شدید به ظهور او، دعا برای او و توجه به او را در مابه فراموشی مسپار.

در مقابل، گروهی دیگر که خداوند بر دل های شان قفل زده است و از درک حقایق

ناتوان‌اند، امیدی به آمدنش ندارند. حتی گاهی وجودش را انکار می‌کنند.

امام صادق علیه السلام به زراره فرمود:

یا زرارة و هو المنتظر و هو الذی یشک الناس فی ولادته منهم من

يقول مات ابوه فلا خلف له... ومنهم من يقول ما ولد...^{۳۱}

ای زراره! او - حضرت مهدی (عج) - کسی است که آمدنش را انتظار

می‌کشند. اوست که مردم در تولدش شک می‌کنند. برخی می‌گویند:

پدرش از دنیا رفت و فرزندی نداشت... و برخی می‌گویند: هنوز به دنیا

نیامده است....

۱۱- نشانه

پس از آن‌که زلیخا به یوسف، تهمت ناپاکی زد، عزیز مصر به کمک نشانه‌ی الهی،

پاکی و بی‌گناهی او را دریافت.

و شهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت وهو من

الکاذبین وان کان قمیصه قد من دبر فکذبت وهو من الصادقین فلما رءا

قمیصه قد من دبر قال انه من کید کن ان کید کن عظیم.^{۳۲}

و در این هنگام، شاهی از خانواده‌ی آن زن شهادت داد که اگر پیراهن

او از پیش رو پاره شده است، آن زن راست می‌گوید و او از دروغ‌گویان

است و اگر پیراهنش از پشت پاره شده است، آن زن دروغ می‌گوید و او

از راست‌گویان است. هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او (یوسف)

از پشت پاره شده است، گفت: این از مکر و حیل‌های شما زنان است.

همانا مکر و حیل‌های شما زنان عظیم است.

با این حال، عزیز مصر به سبب وسوسه‌ی زلیخا، یوسف را به زندان افکند.

ثم بدالهم من بعدما رأوا الآيات لیسجننه حتی حین.^{۳۳}

و پس از آن‌که نشانه‌های (پاکی یوسف) را دیدند، بر آن شدند که او را تا

مدتی زندانی کنند.

ستم پیشه گان عصر یوسف زهرالکلی نیز با این که اعجازها و نشانه‌هایی از حقانیت او را دیدند، اما باز به خود نیامدند و به قتل او کمر همت بستند.

رشیق می‌گوید: معتضد عباسی، مرا به همراه دو نفر دیگر فراخواند و به ما دستور داد هر یک بر اسبی سوار شویم و تنها زیر انداز سبکی با خود برداریم و از برداشتن هر وسیله‌ی دیگری پرهیز کنیم. آن گاه افزود: به سامرا و فلان محله و فلان خانه می‌روید. بر در خانه، خادم سیاهی ایستاده است. به خانه هجوم برید و هر کس را در آن جا یافتید، بکشید و سرش را برای من بیاورید.

ما بر اساس دستور، به سامرا و همان خانه رفتیم. مرد سیاهی بر در خانه نشسته بود. پرسیدم: چه کسی در خانه است؟ با بی‌اعتنایی گفت: صاحبش. به خانه هجوم بردیم. در خانه، اتاقی بود که بر در آن، پرده‌ای زیبا آویخته بود. چون پرده را بالا زدیم، گویا در اتاق، دریایی از آب بود. در انتهای اتاق، مردی با بهترین شمایل بر روی حصیری بر آب ایستاده و مشغول نماز بود. او به ما هیچ توجهی نکرد. یکی از همراهانم به نام احمد بن عبدالله، برای واری، وارد آب‌ها شد، اما نزدیک بود غرق شود. من دستش را گرفتم و او را نجات دادم، ولی وی از ترس بی‌هوش شد و ساعتی در همان حال ماند. همراه دیگرم نیز همان کار را کرد و به همان بلا گرفتار شد.

من از صاحب خانه عذرخواهی کردم و گفتم: به خدا سوگند! من از ماجرا آگاه نبودم و نمی‌دانستم برای قتل چه کسی اعزام شده‌ایم و من از این کار توبه می‌کنم. ولی او به ما اعتنایی نکرد.

ما به سوی معتضد برگشتیم. او منتظر ما بود و به دریانان سپرده بود که هر وقت به کاخ رسیدیم، اجازه‌ی ورود بدهند. ما نیز در همان شب بر او وارد شدیم و ماجرا را برایش بازگو کردیم. با عصبانیت پرسید: آیا این ماجرا را برای کسی بازگو کرده‌اید؟ گفتیم: نه. او سوگند یاد کرد که اگر این ماجرا را با کسی در میان بگذاریم، گردن ما را خواهد زد. ما نیز تا او زنده بود، توان بازگو کردن آن را نداشتیم. ۳۴

۱۲- توطئه

یوسف با توطئه‌های گوناگونی رو به رو گشت؛ به چاه افکندن، به بردگی رفتن، تهمت ناپاکی شنیدن و زندان. با این حال، مشیت الهی بر آن بود که همه‌ی توطئه‌ها و نقشه‌ها ناکام گردد. دشمنان برای یوسف زهرا علیها السلام نیز توطئه‌های فراوان و نقشه‌های شومی برنامه‌ریزی کرده بودند، ولی اراده‌ی الهی بر رهایی او از همه‌ی فتنه‌ها و تجلی نور خداوندی تعلق گرفته است.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

كذلك بنو امية و بنو العباس لما ان وقفوا على ان به زوال مملكة
الامراء الجبابرة منهم على يرى القائم منا ناصبونا للعداوة و وضعوا
سيوفهم في قتل اهل بيت رسول الله صلوات الله عليه وآله و ابارة نسله طمعاً منهم في
الوصول الى قتل القائم عليه السلام فابى الله ان يكشف امره لواحد من الظلمة
الا ان يتم نوره ولو كره المشركون. ۳۵

بنی‌امیه و بنی‌عباس چون دریافتند که گردن‌کشان آنان به دست مهدی ما
از میان می‌روند، با ما بنای دشمنی نهادند. آنان برای کشتن اهل بیت
پیامبر صلوات الله علیه و آله و نابودی نسل او، شمشیرهای خود را از نیام در آوردند تا
مهدی (عج) را بکشند، ولی خداوند، امر او را از ستم‌کاران، پنهان کرد و
نورش را گستراند، هرچند مشرکان از آن بیزار بودند.

۱۳- هدایت

یوسف، هنگام غیبت - زندان - نیز از رسالتی که در برابر مردم بر عهده داشت،
غافل نشد. هنگامی که دو یار زندانی یوسف، خواب خود را برای او بیان کردند و
تعبیر آن را از او خواستند، یوسف از فرصت به دست آمده استفاده کرد و پیش از
بیان تعبیر چنین گفت:

يا صاحبى السجن ءارباب متفرقون خيرٌ ام الله الواحد القهار ما تعبدون

من دونه الا اسماء سمیتوها انتم و ابائکم ما انزل الله بها من سلطان ان
الحکم الا الله امر الا تعبدوا الا اياه ذلک الدین القيم و لکن اکثر الناس
لا يعلمون. ۳۶

ای همراهان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خداوند یکتای
پیروز؟ این معبودهایی که غیر از خدا می پرستید، چیزی جز اسم‌هایی
(بی‌مسما) که شما و پدران‌تان آن‌ها را (خدا) نامیده‌اید، نیست. خداوند
هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده است. حکم تنها از آن خداست. او فرمان
داده است که جز او را نپرستید. این است آیین پابرجا، ولی بیشتر مردم
نمی‌دانند.

هر چند یوسف زهراء علیها السلام نیز در پس پرده‌ی غیبت است، اما لحظه‌ای از انجام
رسالت خود (هدایت مردم) غفلت نمی‌ورزد و مردم از فیض او بهره‌مند می‌شوند.
اولیای الهی از کوشش برای تحقق اهداف آسمانی خود هرگز دست نمی‌کشند؛
زیرا وظیفه‌ی حرکت به سوی خداوند و تکامل، هیچ‌گاه از دوش مردمان برداشته
نمی‌شود. اگر در زمانی و جایی، وظیفه‌ی حرکت به سوی کمال از دوش کسی
برداشته شود، آن‌گاه به همان میزان، رسالت هدایت نیز از عهده‌ی متولیان هدایت
برداشته شده است. البته هرگز چنین چیزی رخ نمی‌دهد؛ زیرا در این صورت،
آفرینش آدمی بیهوده می‌شود. از این‌رو، ممکن است ولی خدا ساکت باشد، اما
هرگز ساکن نمی‌ماند. هم‌چنان‌که ممکن است غایب باشد، اما هیچ‌گاه قاعد
نمی‌ماند. امام همیشه در حال هدایت، سازندگی و پرورش است؛ گاه مخفیانه و گاه
آشکارا. در کتاب‌های روایی، نمونه‌های فراوانی از هدایت‌های ویژه‌ی حضرت
مهدی (عج) آمده است. برای نمونه به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

در عصر سفارت محمد بن عثمان، گروهی از شیعه درباره‌ی این مسأله اختلاف
کردند که آیا خداوند، آفرینش موجودات و روزی دادن به آن‌ها را به ائمه‌ی
معصومین علیهم السلام واگذار کرده است یا نه؟ گروهی، آن را مجال می‌دانستند و گروهی

دیگر بر این باور بودند که ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام از جانب خداوند، موجودات را می‌آفرینند و روزی می‌دهند. اختلاف این دو گروه پایان نیافت تا این‌که به محضر محمد بن عثمان آمدند و پاسخ درست را از او جویا شدند. به سفارش او، نامه‌ای به امام عصر (عج) نوشته شد. حضرت نیز در پاسخ چنین مرقوم فرمودند:

ان الله تعالى هو الذي خلق الاجسام... اما الائمة عليهم‌السلام فانهم يسألون الله تعالى فيخلق ويسألونه فيرزق ايجاباً لمسئلتهم واعظاماً لحقهم.^{۳۷}
خداوند، آفریننده‌ی اجسام است... ولی ائمه عليهم‌السلام از خداوند درخواست می‌کنند. او نیز می‌آفریند و روزی می‌دهد. این به دلیل اجابت دعای آنان و تکریم مقام ایشان است.

۱۴- گواه

هنگامی که پادشاه مصر، تعبیر خوابش را خواست، هم‌بند پیشین یوسف، او را برای این مهم معرفی کرد؛ زیرا در زندان، محاسن اخلاق و دانش تعبیر خواب او را که نوعی از علم غیب است، دیده بود.

ما نیز در برابر مدعیان مهدویت یا مدعیان ارتباط با حضرت مهدی (عج) باید هوشیار باشیم و بی‌دلیل به افراد اعتماد نکنیم. ادعای افراد را باید تنها پس از دیدن دلیل قطعی بپذیریم. سیره‌ی عملی حضرت مهدی (عج) و سفیران ایشان نشان می‌دهد که آنان همیشه دیگران را تشویق می‌کردند تا از مدعیان، دلیل بخواهند. نمونه‌های فراوانی از این حقیقت در کتاب‌های حدیثی به چشم می‌خورد. از جمله، حسین بن علی بن محمد معروف به ابن علی بغدادی می‌گوید: در بغداد، زنی از من پرسید: مولای ما کیست؟ یکی از اهالی قم پاسخ داد: ابوالقاسم بن روح، وکیل حضرت است. پس نشانی او را به زن داد. وی نزد ابوالقاسم آمد و به او گفت: ای شیخ! همراه من چیست؟ شیخ فرمود: هرچه با خود داری، در دجله بیانداز. آن‌گاه نزد من بیا تا به تو بازگویم. زن رفت و آنچه با خود داشت، در دجله انداخت و

بازگشت. ابوالقاسم به خدمت‌کار خود دستور داد که آن جعبه را بیاورد. سپس به آن زن گفت: این همان جعبه‌ای است که با تو بود و تو در دجله انداختی. من به تو بگویم در آن چیست یا تو می‌گویی؟ زن گفت: شما بگویید. شیخ گفت: یک جفت دست‌بند طلا، یک حلقه‌ی بزرگ گوهردار، دو حلقه‌ی کوچک که هر کدام یک گوهر دارد و دو انگشتر فیروزه و عقیق در این جعبه هست. سپس جعبه را گشود و هر چه را در آن بود، نشان داد، زن به آن‌ها نگریست و گفت: این همان است که من آوردم و در دجله انداختم. آن‌گاه از تعجب بی‌هوش شد!

این‌که ابوالقاسم بن روح، پرسش زن را انکار نکرده و پاسخ گفته است، نشان می‌دهد که مردم موظف بوده‌اند که سخن کسی را بی‌دلیل نپذیرند. سفیران حضرت مهدی (عج) نیز با دادن پاسخ مثبت به خواسته‌ی آنان، این روش را امضا کرده‌اند. هنگامی که چنین روشی در رویارویی با مدعیان با مدعیان نیابت و وکالت، پسندیده و بلکه لازم است، به طریق اولی، در برابر مدعیان مهدویّت، چنین خواهد بود.

۱۵- قدرشناسی

خدمت عزیز مصر و همسرش به یوسف - رها کردن او از بردگی و پرورش دادن وی در دامان مهر و محبت خود - سبب شد تا که یوسف هنگام گرفتاری و قحطی، به کمک آنان بشتابد و از او بهره برند:

وقال الذی اشتراه من مصر لامرأته اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا. ۳۸

و آن کس که او را از سرزمین مصر خرید (عزیز مصر) به همسرش گفت:

مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما سودمند باشد.

به یقین، خدمت‌گزاری به آستان یوسف زهراء علیها السلام که برجسته‌ترین شکل آن، زمینه‌سازی برای ظهور و تحقق بخشیدن به اهداف و آرمان‌های ایشان است، برخوردار از عنایت‌های ویژه‌ی آن عزیز را در پی خواهد داشت. آیا می‌توان پنداشت که یوسف زهراء علیها السلام در بخشش به اندازه‌ی یوسف یعقوب نباشد؟ هرگز!

یکی از علمای اصفهان می‌گوید: در ایام جوانی برای سخن‌رانی به جلسه‌ای دعوت شدم. میزبان به من گفت: در همسایگی ما، منزلی است که چند خانواده‌ی بهایی در آن زندگی می‌کنند، پس در سخن‌رانی، مراعات فرمایید. من بی‌توجه به گفته‌ی او، ده شب دربارهی بطلان مرام بهائیت سخن‌رانی کردم. شب آخر پس از سخن‌رانی، هنگامی که به سوی مدرسه به راه افتادم، چند نفر نزد من آمدند و با احترام و پافشاری به منزل خود بردند. پس از بستن در، صحنه عوض شد. آنان بر من آشفتند و با تندی، به من گفتند که چرا علیه ما سخن گفتی و می‌خواستند مرا بکشند. هر چه تلاش کردم، از قصد خود چشم‌پوشیدند. ناگزیر اجازه خواستم تا برای آخرین بار، وضو بگیرم و نمازی بخوانم. به نماز ایستادم و قصد کردم در سجده‌ی آخر، هفت مرتبه ذکر المستغاث بک یا صاحب الزمان را بگویم. در این هنگام، در خود به خود باز شد و مردی سوار بر اسب به اندرون آمد. بی آن‌که آنان بتوانند کاری بکنند، آن مرد، دست مرا گرفت، از خانه بیرون برد و به مدرسه رساند. پس از رفتن آن مرد، تازه به خود آمدم که: این شخص که بود؟ ولی دیگر دیر شده بود. فردای آن شب، آن گروه بهایی نزد من آمدند و شهادتین گفتند.^{۳۹}

۱۶- دفع بلا

یوسف، سپر دفع بلای برادران خود و اهل مصر شد. هرچند برادران یوسف در حق وی ستم کردند و شرط برادری را به جان‌نیاوردند، ولی یوسف از کمک و دستگیری آنان فروگذار نکرد. یوسف زهراء علیها السلام نیز سپر دفع بلا از شیعیان هستند.

قال ظریف ابونصر الخادم:

قال لی صاحب الزمان (عج): اتعرفنی قلت: نعم. قال: من انا؟ فقلت: انت سیدی وابن سیدی. فقال لیس عن هذا سألتک. قال ظریف فقلت جعلنی الله فداک فسّر لی. فقال انا خاتم الاوصیاء و بی یدفع الله البلاء عن اهلی و شیعتی.

ظریف می گوید:

به محضر امام عصر (عج) وارد شدم. ایشان فرمودند: آیا مرا می شناسی؟ عرض کردم: آری. فرمودند: من که هستم؟ عرض کردم: شما آقای من و فرزند آقای من هستید. فرمودند: منظورم این نبود. عرض کردم: فدایت شوم منظورتان چیست؟ فرمودند: من آخرین اوصیا هستم و خداوند برای وجود من، بلا را از اهلن و شیعیانم، برطرف می کند.^{۴۰}

برای نمونه، عنایت حضرت مهدی (عج) به شیعیان بحرین را از زبان محدث نوری می شنویم:

در روزگار گذشته، فرمانروایی ناصبی بر بحرین حکومت می کرد، که وزیرش در دشمنی با شیعیان آن جا، گوی سبقت را از او ربوده بود. روزی وزیر بر فرمانروا وارد شد و اناری را به دست حاکم داد، که به صورت طبیعی این واژه ها بر پوست آن نقش بسته بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله و ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله». فرمانروا از دیدن آن بسیار در شگفت شد و به وزیر گفت: این، نشانه ای آشکار و دلیلی نیرومند بر بطلان مذهب تشیع است. نظر تو درباره ی شیعیان بحرین چیست؟ وزیر پاسخ داد: به باور من، باید آنان را حاضر کنیم و این نشانه را به ایشان ارایه دهیم. اگر آن را پذیرفتند که از مذهب خود دست می کشند و گرنه آنان را میان گزینش سه چیز مخیر می کنیم:

۱ - پاسخی قانع کننده بیاورند.

۲ - جزیه بدهند.

۳ - یا این که مردان شان را می کشیم، زنان و فرزندان شان را اسیر می کنیم. و اموال شان را به غنیمت می بریم.

فرمانروا، رأی او را پذیرفت و دانشمندان شیعه را نزد خود فراخواند. آن گاه انار را به ایشان نشان داد و گفت: اگر برای این پدیده، دلیلی روشن نیاورید، شما را می کشم و زنان و فرزندان تان را اسیر می کنم یا این که باید جزیه بدهید. دانشمندان شیعه، سه

روز از او مهلت خواستند. آنان پس از گفت‌وگوی فراوان به این نتیجه رسیدند که از میان خود، ده نفر از صالحان و پرهیزگاران بحرین را برگزینند. آن‌گاه از میان این ده نفر نیز سه نفر را برگزیدند و به یکی از آن سه نفر گفتند: تو امشب به سوی صحرا برو و به امام زمان (عج) استغاثه کن و از او، راه‌هایی از این مصیبت را بپرس؛ زیرا او، امام و صاحب ماست.

آن مرد چنین کرد، ولی پاسخی از حضرت ندید. شب دوم نیز نفر دوم را فرستادند. او نیز پاسخی دریافت نکرد. شب آخر، نفر سوم را که مردی پرهیزگار بود، به بیابان فرستادند. او به صحرا رفت و با گریه و زاری از حضرت، درخواست کمک کرد. چون آخر شب شد، شنید مردی خطاب به او می‌گوید: ای محمد بن عیسی! چرا تو را به این حال می‌بینم و چرا به سوی بیابان بیرون آمده‌ای؟ محمد بن عیسی از او می‌خواهد که او را رها کند و به حال خود واگذارد. آن مرد می‌فرماید: ای محمد بن عیسی! منم صاحب الزمان. حاجت خود را بازگو. محمد بن عیسی گفت: اگر تو صاحب الزمانی، داستان مرا می‌دانی و به گفتن من نیاز نیست. آن مرد فرمود: راست می‌گویی. تو به دلیل آن مصیبتی که بر شما وارد شده است، به این جا آمده‌ای. عرض کرد: آری، شما می‌دانید چه بر ما رسیده است و شما امام و پناه ما هستید. پس آن حضرت فرمود: ای محمد بن عیسی! در خانه‌ی آن وزیر - لعنة الله علیه - درخت اناری است. هنگامی که درخت تازه انار آورده بود، او از گِل قالبی به شکل انار ساخت. آن را نصف کرد و در میان آن، این جمله را نوشت. سپس قالب را بر روی انار که کوچک بود، گذاشت و آن را بست. چون انار در میان آن قالب بزرگ شد، آن واژه‌ها بر روی آن نقش بست. فردا نزد فرمانروا می‌روی و به او می‌گویی که من پاسخ تو را در خانه‌ی وزیر می‌دهم. چون به خانه‌ی وزیر رفتید، پیش از وزیر به فلان جا برو. کیسه‌ی سفیدی خواهی یافت که قالب گِل در آن است. آن را به فرمانروا نشان ده. نشانه‌ی دیگر این که به فرمانروا بگو: که معجزه‌ی دیگر ما این است که چون انار را دو نیم کنید، جز دود و خاکستر چیزی در آن نیست.

محمد بن عیسی از این سخنان بسیار شادمان گشت و به نزد شیعیان بازگشت. روز دیگر، آنان پیش فرمانروا رفتند و هر آن چه امام زمان (عج) فرموده بود، آشکار گشت.

فرمانروای یمن با دیدن این معجزه به تشیع گروید و دستور داد وزیر حيله گرا به قتل رساندند.^{۴۱}

۱۷- مجازات

برادران یوسف کسانی بودند که با تکبر، قدرت بازوی خود را به رخ پدر می کشیدند و می گفتند:

و نحن عصبۃ^{۴۲}.

ما گروه نیرومندی هستیم.

با این حال، چون در حق یوسف، ستم کردند به جایی رسیدند که ذلیلانه، کاسه‌ی گدایی به دست گرفتند. آن گاه با گردن‌هایی فرو افتاده، سر بر آستان یوسف ساییدند و به وی، اظهار عجز و نیاز کردند:

یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضّر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل
و تصدق علينا ان الله یجزی المتصدقین.^{۴۳}

ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فرا گرفته است و متاع اندکی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده‌ایم. پیمانه‌ی ما را کامل کن و بر ما تصدق و بخشش فرما؛ زیرا خداوند، بخشندگان را پاداش می‌دهد.

بشر امروزی را مصیبت‌ها و دردهای کشنده‌ای مانند فقر فاحش، فاصله‌ی طبقاتی، جنگ‌های خانمان‌سوز، خون‌ریزی‌های بی‌پایان، احساس پوچی، بی‌هویتی و سردرگمی و... فرا گرفته است. دلیل پیدایش این‌ها چیزی نیست جز ستم آدمیان به ولیّ خدا، یوسف زهراء علیها السلام، که در رأس همه‌ی این ستم‌ها، فراموشی یاد او و آماده نکردن شرایط ظهور اوست.

به امید آن‌که روزی انسان، کاسه‌ی گدایی به بارگاه کسی برسد و بر آستان کسی سر بساید که او، منجی واقعی است.

۱۸- محنت

دیدار با یوسف رخ نداد، مگر پس از رنج‌ها و محنت‌های فراوانی که برادران‌اش به جان کشیدند و خون دل‌هایی که یعقوب در فراق یوسف خورد و اشک‌هایی که بر هجران او فرو ریخت.

خورشید یوسف زهرا علیها السلام نیز طلوع نخواهد کرد، مگر پس از محنت‌های فراوان و سیل‌های مصیبتی که بر دل شیعیان فرو خواهد ریخت.
امام علی علیه السلام می‌فرماید:

ما یجییء نصر الله حتی تکنوا اهلون علی الناس من المیتة وهو قول
ربی عزوجل فی کتابه فی سورة یوسف (حتی اذا استیئس الرسل وظنوا
انهم قد کذبوا جائهم نصرنا) وذلک عند قیام قائمنا علیه السلام. ۴۴

یاری خداوند به سوی شما نخواهد آمد، مگر هنگامی که در چشم مردم از مرده، پست‌تر شوید و این، همان سخن خداوند در سوره‌ی یوسف است که فرمود: (تا آن‌گاه که رسولان ناامید شدند و (مردم) گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده است. در این هنگام، یاری ما به سراغ آنان آمد). آن‌گاه، هنگام قیام قائم ما، مهدی (عج) است.

۱۹- نیاز

نیاز برادران به آذوقه، زمینه ساز دیدار آنان با یوسف شد. هنگامی که بار قحطی و تنگی معیشت بر دوش برادران فشار آورد، آنان به امید یافتن آذوقه، رهسپار مصر گشتند و این مقدمه‌ی دیدار آنان با یوسف گردید.

شکل گرفتن احساس نیاز به امام مهدی (عج) در ژرفای جان انسان‌ها نیز زمینه

ساز ظهور یوسف زهراء علیها السلام است. امام مهدی (عج) در توقیعی خطاب به اسحاق بن یعقوب می فرمایند:

...واكثروا الدعاء بتعجيل الفرج...^{۴۵}

...برای فرج من، بسیار دعا کنید....

افزون بر روایت یاد شده، در روایت‌های فراوانی به شیعیان دستور داده شده است که برای فرا رسیدن ظهور دعا کنند؛ زیرا یکی از زمینه‌های دعا، احساس نیاز است. دعا در بستر نیاز می‌روید. آدمی تا کمبودی نداشته باشد و در وجودش، احساس نیاز به آن چه ندارد، شکل نگیرد، دست به دعا بر نمی‌دارد. ما نیز اگر بخواهیم که برای ظهور حضرت مهدی (عج) دعا کنیم، باید احساس نیاز به وجود ایشان را در درون خود سامان دهیم. تنها در این صورت است که دعا خواهیم کرد. بنابراین، دستور به دعا کردن، در واقع دستور به برانگیختن احساس نیاز به امام (عج) در وجود خویش است.

برادران یوسف، تاب تحمل او را نداشتند؛ زیرا به او احساس نیاز نمی‌کردند و نمی‌دانستند که وجود یوسف به چه کار آنان می‌آید؛ از این رو، او را از خود راندند و آواری ديار غربتش کردند.

برای وصال یوسف می‌بایست زمان بگذرد تا برادران با دشواری‌های روزگار دست و پنجه نرم کنند، سختی‌ها را بچشند و فراز و نشیب‌ها را ببینند. آن‌گاه کم‌کم احساس نیاز به یوسف در وجودشان شکل بگیرد؛ نیاز به کسی که دردهای آنان را تسکین بخشد و غبار محنت از رخشان بزداید. این احساس چیزی نبود که بتوان آن را یک شبه به آنان تزریق کرد، بلکه در گذر زمان می‌بایست این احساس شکل بگیرد. این میوه‌ای بود که باید به طور طبیعی می‌رسید. به همین دلیل، یوسف با این‌که می‌دانست پدر و برادران او در کنعانند، ولی هیچ اقدامی نکرد. او می‌توانست به کنعان برود یا دست‌کم، نامه‌ای برای پدر بنویسد و از او بخواهد که به نزدش بیایند، ولی این چنین نکرد. زیرا چه بسا اگر برادران، پیش از فراهم شدن زمینه، به دیدار او

می آمدند، سودی نداشت؛ زیرا انگیزه‌های دشمنی پیشین هنوز وجود داشت و تحولی که آن عامل را از بین ببرد، هنوز رخ نداده بود.

به راستی، هنگامی که برادران ادعا کردند یوسف، طعمه‌ی گرگ شده است، چرا یعقوب از آنان نخواست که باقی مانده‌ی جسد یا دست‌کم استخوان‌هایش را بیاورند؟ این بدان دلیل بود که می‌دانست اگر چنین بگوید، برادران برای اثبات ادعای‌شان، یوسف را خواهند کشت و جسدش را خواهند آورد. چرا هنگامی که کاروان، یوسف را یافت، یوسف به آنان نگفت که من فرزند یعقوب و اهل کنعانم. مرا به خاندانم بازگردانید؟ آیا به این دلیل نبود که می‌دانست اگر او را بازگردانند، سرانجام به دست برادرانش کشته خواهد شد؟! چرا که ظرفیت با یوسف بودن هنوز در آنان پدید نیامده بود و این ظرفیت می‌بایست به صورت طبیعی و در گذر زمان و کشاکش حوادث، شکل می‌گرفت. بر همه‌ی این‌ها مقام الهی یعقوب را نیز بیافزایید. او پیامبر بود و با اعجاز الهی می‌توانست کاری کند که برادران نتوانند یوسف را بکشند و او در کنار یوسف بماند، ولی چنین نکرد؛ زیرا سنت الهی بر این است که جریان امور روند طبیعی و عادی خود را بپیماید و مردم با اختیار و انتخاب خود، سعادت یا شقاوت را برگزینند و در میدان نفس‌گیر زندگی به آن برسند. به همین خاطر - گرچه در این میان، یعقوبی نیز وجود دارد که زمینه‌ی ملاقات برای او کاملاً مهیاست و او خود را کاملاً آماده‌ی وصال کرده است - هرچند یوسف خود نیز از غربت و تنهایی، غمگین و دل‌آزرده است، ولی لب فرو می‌بندد و منتظر می‌ماند، تا برادران آماده شوند و خود قدم به راه‌گذارند و به سویش بیایند. تنها در این صورت است که قدر او را خواهند دانست و از او بهره خواهند برد.

و این، حکایت حال یوسف زهراست. نااهلان و کم‌خردانی که تاب تحمل او و ظرفیت با او بودن و در کنار او زیستن را نداشتند، او را به چاه غیبت افکندند. در آمدن او از چاه غیبت نیز به فراهم شدن زمینه بستگی دارد. باید مردم به خود آیند، او را بخواهند و به او احساس نیاز کنند. شکل گرفتن چنین احساس نیازی، نیازمند

گذر زمان است. باید زمان سپری شود تا بشریت در کوران حوادث دریابد که گره‌گشای مشکلاتش، کس دیگری است. باید خود این میوه برسد؛ چیدن آن پیش از موعد، تباه کردن آن است. آمدن مهدی (عج) بدون فراهم آمدن زمینه و شکل‌گیری احساس نیاز به او و پدید آمدن ظرفیت تحمل او، چیزی جز تباه کردن او نیست. آری، او می‌تواند به اعجاز الهی، همه‌ی مانع‌ها را برطرف کند، اما سنت الهی جز این است. باید، مردم خود بخواهند و در راه، گام نهند. هرچند وی از این غربت و فراق، غمگین و دل‌خسته است، اما لب فرو بسته و برای آمدن مردم به سوی خویش، هم‌چنان چشم به راه نشسته است؛ زیرا راهی جز این نیست. آیا کسی هست که او را از این انتظار به در آورد؟ در این میان، شیعیان یعقوب‌گونه‌ای نیز هستند که دل‌های‌شان، از عطر محبت او سرشار است و خود را برای سیراب شدن از چشمه سار حضورش کاملاً آماده کرده‌اند، اما افسوس که این دسته نیز باید در غم فراق بسوزند؛ زیرا برای آمدن او، باید همه آماده باشند.

۲۰- تنها پناه

آن‌چه یوسف داشت، نزد دیگران یافت نمی‌شد. از این رو با این‌که میان یوسف و برادرانش ۱۸ روز فاصله بود،^{۴۶} آنان برای تهیه‌ی آذوقه، این مسیر طولانی را پیمودند. اگر آذوقه در جای دیگری نیز یافت می‌شد، هرگز سختی این راه طولانی را به جان نمی‌خریدند.

گم‌شده‌ی بشر امروزین - عدالت، معنویت و در یک کلام، رشد انسان -^{۴۷} نیز تنها نزد یوسف زهرا (عج) است و بس. او تنها کسی است که می‌تواند نیازهای بشریت را برآورده سازد و او را در همه‌ی ابعاد به کمال برساند. تا این باور در انسان‌ها شکل نگیرد، او ظهور نخواهد کرد.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

لا یكون هذا الامر حتى لا یبقی صنف من الناس الا وقد وُلوا علی الناس

حتى لا يقول قائل انا لو وُلينا لعدلنا. ثم يقوم القائم بالحق و العدل. ٤٨
ظهور رخ نخواهد داد مگر هنگامی که همه‌ی گروه‌ها بر مردم حکومت
کردند و کسی نگوید: اگر ما، حاکم بودیم، به عدالت رفتار می‌کردیم. پس
از این وضعیت، قائم (عج) همراه با حق و عدالت، قیام خواهد کرد.
این حدیث بدین معناست که مردم باید دریابند که خود، توان هدایت، رهبری و
رسیدن و رسانیدن به آرمان‌های خویش را ندارند. پس باید در پی منجی واقعی
باشند، که همانا حضرت مهدی (عج) است.

٢١- دلدادگی

برادران یوسف، آذوقه‌ی او را می‌خواستند:

اوف لنا الکیل. ٤٩

پیمانه‌ی ما را کامل کن.

و یعقوب، وصال یوسف و سیراب شدن از چشمه سار حضور او را می‌خواست؛
زیرا یوسف، خواستنی و دوست داشتنی بود:

یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف. ٥٠

پسرانم! بروید و یوسف را بجوئید.

منتظران ظهور یوسف زهراء علیها السلام نیز دو دسته‌اند: برخی ظهور او را برای سرسبزی،
خرّمی، فراوانی نعمت، ارزانی اجناس و... می‌خواهند و برخی دیگر، او را برای
خودش می‌خواهند.

همیشه در طول تاریخ، دو دسته شیعه وجود داشته‌اند: شیعیانی که امام را برای
رسیدن به هدف‌ها و منافع شخصی خود می‌خواسته‌اند و کسانی که شیفته‌ی امام
بوده‌اند تنها به این دلیل که او، امام است، خلیفه‌ی خداست. آنان، امام را آیینه‌ی
تمام نمای اسما و صفات الهی و موجودی سرشار از معنویت و روحانیت
می‌دانستند.

نگاه بسیاری از شیعیان به امام - هرچند به صورت ناخودگانه - به گونه‌ی نخست است. به همین دلیل، هنگامی که مصیبت‌ها بر ما فرو می‌ریزد، ارتباط، توسل و توجه‌مان به امام بیشتر می‌شود و چون در خوشی و نعمت فرو می‌رویم، از میزان توسل و توجه‌مان کاسته می‌گردد. همین نکته، یکی از آسیب‌های بزرگ و ظریف اعتقاد به امامت است.

آن‌که امام را برای رسیدن به آمال و آرزوهای خود می‌خواهد و از او، به عنوان ابزاری برای رسیدن به منافع شخصی خود بهره می‌گیرد، ارتباط و توسلی پایدار و همیشگی ندارد. چه بسا اگر روزگار به او روی خوش نشان دهد، هیچ‌گاه به یاد امام خود نیافتد؛ زیرا به او نیازی ندارد و این، یعنی تباهی و از دست دادن سرمایه‌ی زندگی. کسی که با این نظر به امام خویش می‌نگرد، اگر در گرفتاری به امام پناه ببرد و امام به مقتضای مصلحتی، دعایش را مستجاب نکند، از امام خود می‌گسلد؛ زیرا او، امام را تنها برای رسیدن به منافع خود می‌خواهد. امامی که او را به منافعش نرساند، به چه کار آید! البته این سخن درست است که گفته‌اند: همه چیز را از آنان بخواهیم، اما شایسته است که از آنان، جز خودشان را نخواهیم. بیایم یعقوب وار، یوسف زهراء علیها السلام را برای خودش بخواهیم؛ زیرا، سرچشمه‌ی همه‌ی خوبی‌ها، کمالات و زیبایی‌هاست.

۲۲- دمیدن روح امیدواری

یعقوب افزون بر آن‌که خود از رحمت الهی و وصال یوسف ناامید نبود، پسران خویش را نیز از نومیدی باز می‌داشت و روح امیدواری را در دل‌های آنان می‌دمید.

یا بنی اذهبوا فتحسبوا من یوسف و اخیه ولا تأیسوا من روح الله... ۵۱

پسرانم! بروید و یوسف و برادرش را بجوئید و از رحمت خدا ناامید

نشوید.

شیعیان یوسف زهراء علیها السلام نیز افزون بر آن‌که باید امیدوار باشند، وظیفه دارند روح

امید به ظهور مهدی موعود علیه السلام را در دیگران بدمند و یاد و خاطره‌ی او در ذهن مردم، زنده نگاه دارند.

امید، آدمی را از سستی و خمودگی بیرون می‌آورد و به بالندگی و سازندگی می‌رسد. آن‌که از خورشید جهان‌افروزی که فردا بر می‌آید و همه جا را روشن می‌کند، غافل است، هرگز شور و نشاطی برای پویایی و سازندگی ندارد. او به شام تیره و تاریک می‌ماند، ایمان آورده است. او خود را در برابر ظلمت شبانه، هیچ می‌انگارد و نیروی اراده‌ی خویش را باور ندارد. روح امید در چنین شخصی، مرده است. در مقابل، با امید به آینده، سراسر وجود آدمی از روح حیات سرشار می‌شود. آن‌که به آمدن منجی ایمان و امید دارد، و آمدن او بسته به آماده شدن مقدمات و فراهم آمدن انسان‌هایی است که او را بخواهند و او را در رسیدن به اهدافش یاری کنند، همیشه می‌کوشد ظرفیت با او بودن را در خود پدید آورد و انسان‌هایی را پروراند که بتوانند مانند بازوانی نیرومند، حضرت مهدی (عج) را در رسیدن به اهدافش یاری دهند. و این، همان حیات واقعی و بالندگی و سازندگی است.

۲۳- اقبال همگانی

برادران یوسف آن‌گاه از جام حضور و دیدار یوسف سیراب شدند که همگان به صورت دسته جمعی به سوی او رفتند و به او، اظهار نیاز کردند. قرآن می‌فرماید:

و جاء اخوة یوسف. ۵۲

برادران یوسف (در پی مواد غذایی به مصر) آمدند.

برای دمیدن آفتاب جمال یوسف زهرا علیها السلام نیز راهی نیست جز درخواست همگانی. مردم باید همگی دعا کنند و آمدنش را از خداوند بخواهند. تأثیرگذاری دعای برخی - و نه تمام مردم - چندان معلوم نیست.

حضرت مهدی (عج) در توقیع شریف خود به شیخ مفید رحمته الله می‌فرماید:

و لو أن اشیاعنا وفقهم الله لطاعته علی اجتماع فی الوفاء بالعهد علیهم

لما تأخر عنهم اليمن بلقائنا ولتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا...^{۵۳}
 اگر همه‌ی شیعیان ما - که خداوند، آنان را در فرمان برداری یاری دهد - بر
 وفای به عهد و پیمانی که با ما بسته‌اند، با هم یک دل می‌شدند، برکت
 زیارت و دیدار ما برای‌شان به تأخیر نمی‌افتاد و از سعادت دیدار ما
 بهره‌مند می‌گشتند....

نویسنده‌ی «مکیال المکارم» به نقل از یکی از دوستان خود می‌گوید: شبی در رؤیا
 یا مکاشفه، مولای مان امام حسن مجتبی علیه السلام را دیدم. ایشان مطالبی فرمودند که
 مضمونش این بود: بر منبرها به مردم بگویید که توبه کنند و برای فرج حضرت ولی
 عصر علیه السلام و تعجیل ظهور ایشان دعا کنند. این دعا کردن مانند نماز میت، واجب
 کفایی نیست که اگر برخی مردم انجام بدهند، از دیگران ساقط شود. بلکه همانند
 نمازهای پنجگانه‌ی شبانه روزی بر همه‌ی مکلفان واجب است.^{۵۴}

۲۴- میهمان نوازترین

یوسف بهترین میزبان بود، زیرا برادران جفاکارش را از عطای خویش محروم
 نکرد.

و انا خیر المنزلین.^{۵۵}

و من بهترین میزبانانم.

یوسف زهرا علیها السلام نیز بهترین میزبانان است. با این‌که بسیاری از مردم، او را
 نمی‌شناسند و بسیاری نیز با او به دشمنی برخاسته‌اند یا در حقش، جفا و ستم
 می‌کنند و قدرش را نمی‌شناسند یا فراموشش کرده‌اند، ولی هم‌چنان بر سر سفره‌ی
 رحمت او نشسته‌اند و به برکت او، روزی می‌خورند. «بیمنه رزق الوری».

۲۵- پیروزی

یوسف پس از پشت سر نهادن فراز و نشیب‌های فراوان، در پایان، به اوج شکوه

رسید. آن‌گاه بود که همه در برابر وی کرنش کردند و برادران و پدر و مادر در برابر شکوهش به خاک افتادند.

و رفع ابویه علی العرش و خرّوا له سجدا. ۵۶

و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی برای او به سجده افتادند. یوسف زهراء علیها السلام نیز پس از سپری کردن دوران جان‌گناه غیبت، افزون بر شکوه معنوی همیشگی به شکوه ظاهری خواهند رسید. آن‌گاه جهان و جهانیان در برابر شکوه و جلالش، سر تعظیم فرو خواهند آورد.

و نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین. ۵۷

ما می‌خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین گردانیم.

نجوایابی با یوسف زهراء علیها السلام

(۱) هنگامی که برادران یوسف نزد وی آمدند، از گذشته‌ی خود، اظهار پشیمانی کردند. یوسف نیز اشتباه آنان را فریادشان نیاورد، بلکه بی‌درنگ آنان را بخشید و از خداوند برای ایشان، بخشش خواست.

قال لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین. ۵۸

(یوسف) گفت: امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست. خداوند، شما را

می‌بخشد و او مهربان‌ترین مهربانان است.

ای یوسف زهراء علیها السلام! ما نیز در حق شما، ستم‌های فراوانی کرده‌ایم. ناسپاسی‌ها و قدرناشناسی‌های ما از شمارش بیرون است. با این حال، بر این باوریم که بزرگواری شما از کرم یوسف افزون‌تر است. پس عاجزانه از شما می‌خواهیم در روز موعود، آن‌گاه که به محضر مبارک شما آمدیم، ستم‌های ما را فراموش کنید. ناسپاسی‌های ما را به دل نگیرید و ما را ببخشایید. از خداوند نیز برای مان آمرزش بخواهید.

(۲) برادران یوسف با متاعی اندک و ناچیز برای خرید آذوقه به بارگاه یوسف آمدند؛ متاعی که در برابر شوکت و شکوه آستان یوسف، چیزی جز شرمندگی برای برادران نداشت. شاید آنان به متاع خود می‌نگریستند و نگاهی نیز به جلال و جبروت یوسف می‌افکنند. آن‌گاه از متاع ناچیز خود، شرمنده می‌شدند.

يا ايها العزيز مسنا واهلنا الضرّ وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الكيل
وتصدق علينا ان الله يجزي المتصدقين. ۵۹

ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فرا گرفته است و متاع اندکی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده‌ایم. پیمانه‌ی ما را پر کن و بر ما تصدّق و بخشش فرما؛ زیرا خداوند، بخشندگان را پاداش می‌دهد.

با این حال، یوسف کریمانه ایشان را پذیرفت و پیمانه‌ی آنان را پر کرد. ای یوسف زهراء عليها السلام! ما نیز خریدار مهر شما ایم، ولی برای بار یافتن به آستان بلند شما، چیزی نداریم. اگر هم داشته باشیم، بضاعتی است ناچیز که نگاه به آن و یادآوری آن، عرق شرمندگی بر جبین مان می‌نشانند. با این حال، عاجزانه از شما می‌خواهیم که یوسف‌گونه ما را بپذیرید و کریمانه بر ما نظر کنید و پیمانه‌ی ما را پر سازید.

(۳) یوسف نه به تقاضای پدر، بلکه از جانب خود، پیراهنش را فرستاد تا پدر بدان شفا یابد و چشمانش بینا شود.

اذهبوا بقميصي هذا فالقوه على وجه ابي يأت بصيراً. ۶۰

این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بکشید تا بینا شود.

ای یوسف زهراء عليها السلام! چشمان بصیرت ما به دلیل گناهان و نافرمانی‌ها نابینا شده‌اند و اگر چنین نبودند هیچ‌گاه از افتخار روشن شدن به چهره‌ی دل‌ربای شما محروم نمی‌گشتند. آیا چشمی که هزاران آلودگی بر آن نشسته است، شایستگی دارد که تصویر آن عزیز مه‌پیکر را در آغوش بگیرد؟ پرده‌ای که بر دیدگان ما افتاده، آن قدر ضخیم است که دستان ما از زدودن آن ناتوانند و تنها ید بیضای شما می‌تواند آن را

فرو افکند.

ای یوسف زهراء علیها السلام! ما یعقوب نیستیم، اما شما از یوسف، کریم تر و بخشنده ترید. بر دیدگان نابینای ما نظری افکنید تا شایستگی دیدار چهره‌ی زیبای شما را بیابد و از نگریستن به آن، مست و سرشار شود.

(۴) خشک‌سالی، هفت سال مصر را فرا گرفت. آن‌چه مصر را از گرداب بلا به ساحل امن رساند، حسن تدبیر و حکومت یوسف بر آن سامان بود.
قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم. ۶۱

(یوسف) گفت: مرا سرپرست گنجینه‌های سرزمین (مصر) قرار ده؛
زیرا نگه‌دارنده و آگاهم.

او بود که بر مصر حکم راند و به سرانگشت تدبیر خود، آن‌جا را از خشک‌سالی،
رهایی بخشید.

ای یوسف زهراء علیها السلام! در دل‌های ما، نه هفت سال، که عمری است خشک‌سالی،
حکم می‌راند. در این دل‌های خشکیده و تفتیده، نه گل محبتی می‌روید، نه
شکوفه‌ی حضوری به بار می‌نشیند و نه شقایق وصالی می‌شکفد. آن‌چه این دل‌های
قحطی زده را از نعمت و خرمی، سرشار می‌کند، سرانگشت تدبیر شماست. بیا و بر
دل‌های ما حکومت کن؛ که این دیار جز به تدبیر شما به سامان نمی‌رسد.

رواق منظر چشم من آشیانه‌ی توست کرم نما و فرود آ که خانه، خانه‌ی توست

(۵) یوسف مشتاق دیدار برادر خویش، بنیامین بود. از این‌رو، خود، زمینه‌ی
وصال را فراهم کرد.

فلما جهّزهم بجهّازهم قال ائتونی باخٍ لکم من ایکم... فأن لم تأتونی به
فلاکیل لکم عندی. ۶۲

و هنگامی که (یوسف) بارهای آنان را آماده ساخت، گفت: (بار دیگر که
آمدید) آن برادری را که از پدر دارید، نزد من آورید... و اگر او را نزد من
نیاورید، پیمان‌های (از غله) نزد من نخواهید داشت.

ای یوسف زهراء علیها السلام! سرگزاردن بر گام‌های مبارک شما و بوسیدن آن، رؤیای شیرین ما و آرزوی دیرین ماست.

اگر به دامن وصل تو دست ما نرسد کشیده‌ایم در آغوش آرزوی تو را
و این آرزو، بلند است و دست نایافتنی؛ زیرا ما کجا و آستان بلند شما کجا! اما کریمان همیشه بزرگی خود را می‌بینند، نه خردی نیازمندان را.

آخر چه زیان افتد سلطان ممالک را کو را نظری، روزی بر حال گدا افتد؟
اگر شما منتظرید که ما، خود، در این راه، گام نهیم و شایستگی وصال را در خویش فراهم آوریم، به یقین بدانید که ما را پای آمدن این راه نیست. شما یوسف گونه، کرم کنید و زمینه‌ی این وصال را فراهم آورید.

(۶) چون شام تار فراق به سر رسید و صبح روشن وصال دمید، یوسف رو به برادران کرد و گفت: به سوی کنعان روانه شوید و همه‌ی خاندان‌تان را همراه خود بیاورید. او نیکان را از بدان جدا نکرد و همه را به محضر خویش فراخواند.

و أتونی بأهلکم اجمعین. ۶۳

و همه‌ی نزدیکان خود را نزد من آورید.

ای یوسف زهراء علیها السلام! درست است که یوسف، همه‌ی خاندان برادرانش را فراخواند، ولی امام رضا علیه السلام نیز فرموده است:

الامام الوالد الشفیق. ۶۴

امام همان پدر مهربان است.

شاید ما فرزندان نافرمانی باشیم، ولی مگر برادران یوسف چنین نبودند؟ مانیز عاجزانه از شما می‌خواهیم آن‌گاه که روز موعود فرا رسید، همه‌ی ما را بدون جدا کردن بدان از نیکان، با بزرگواری به بارگاه خود بپذیرید و از لطف خویش بهره‌مند سازید.

خدایا! می‌دانیم مهر اولیای تو، متاع گران‌قدری است که آن را در هر دلی نمی‌نشانی؛ زیرا هر سینه‌ای را گنجایش آن نیست، ولی مگر فراخی سینه‌ها به دست

تو نیست؟

بارالها! می دانیم که این گوهر درخشان تنها در صدف های پاک می روید، ولی مگر
سیل رحمت تو از زدودن آلودگی های دل های ما ناتوان است؟
پروردگارا! بسیاری خدمت گزار بارگاه اویند. آیا اگر نان خور دیگری به آنان افزوده
شود، به آستان او زیانی می رسد؟

یارب! اندر کف سایه ی آن سرو بلند گرمِ سوخته، یک دم بنشینم، چه شود؟
پروردگارا! مهر یوسف را در دل عزیز مصر و همسرش نشانیدی، مهر یوسف
زهرایت را نیز تو در دل ما بنشان. عشقی ده جان سوز که از سوز آن، جهانی بسوزد و
از آن سوزش، شعله ای فراهم آید تا چراغ راه مشتاقان گردد. آمین.

زهی خجسته زمانی که یار باز آید	به کام غم زدگان غم گسار باز آید
در انتظار خدنگش همی تپد دل صید	خیال آن که به رسم شکار باز آید
مقیم بر سر راهش نشسته ام چون گرد	بدان هوس که بدین رهگذار باز آید
به پیش خیل خیالش کشیدم ابلق چشم	بدان امید که آن شهسوار باز آید
چه جورها که کشیدند بلبلان از دی	به بوی آن که دگر نوبهار باز آید
زنقش بند قضا هست امید آن حافظ	که هم چو سرو به دستم نگار باز آید





پی‌نوشت‌ها:

- ۱- بقره، ۱۸۳.
- ۲- کمال‌الدین، ج ۱، ص ۷۴.
- ۳- شباهت اول
- ۴- شباهت چهارم
- ۵- شباهت دوم
- ۶- کمال‌الدین، ج ۱، ص ۴۴۳
- ۷- یوسف، ۵۸.
- ۸- کمال‌الدین، ج ۲، ص ۱۰.
- ۹- کمال‌الدین، ج ۲، ص ۲۰.
- ۱۰- یوسف، ۱۹.
- ۱۱- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۵.
- ۱۲- منتخب الاثر، ص ۳۷۱.
- ۱۳- معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۲۴۰.
- ۱۴- یوسف، ۴ و ۵.
- ۱۵- غیبت نعمانی، ص ۴۱۴.
- ۱۶- یوسف، ۱۵.
- ۱۷- کمال‌الدین، ج ۲، ص ۱۵۷.
- ۱۸- یوسف، ۱۹.
- ۱۹- غیبت نعمانی، ص ۴۲۴.
- ۲۰- همان، ص ۴۵۰.
- ۲۱- یوسف، ۲۰.
- ۲۲- غیبت طوسی، ص ۴۰۰.
- ۲۳- یوسف، ۱۸.
- ۲۴- غیبت نعمانی، ص ۳۰۴.
- ۲۵- غیبت نعمانی، ص ۲۸۴.
- ۲۶- یوسف، ۸۳.
- ۲۷- یوسف، ۱۰.
- ۲۸- یوسف، ۸۵.
- ۲۹- یوسف، ۹۴-۹۵.
- ۳۰- غیبت طوسی، ص ۳۳۴.
- ۳۱- جمال‌الاسبوع، ص ۳۱۵.
- ۳۲- یوسف، ۲۶-۲۸.
- ۳۳- یوسف، ۳۵.
- ۳۴- غیبت طوسی، ص ۲۴۸.
- ۳۵- غیبت طوسی، ص ۱۶۹.
- ۳۶- یوسف، ۳۹-۴۰.
- ۳۷- غیبت طوسی، ص ۲۹۳.
- ۳۸- یوسف، ۲۱.
- ۳۹- شیفتگان حضرت مهدی، ج ۱، ص ۲۵۶.
- ۴۰- غیبت طوسی، ص ۲۴۶.
- ۴۱- ترجمه‌ی نجم‌الثاقب، ص ۵۵۶.
- ۴۲- یوسف، ۱۴.
- ۴۳- یوسف، ۸۸.
- ۴۴- ینابیع المودة، ص ۴۲۴.
- ۴۵- غیبت طوسی، ص ۲۹۲.
- ۴۶- کمال‌الدین، ج ۲، ص ۱۰. امام صادق علیه السلام فرموده است: «میان یوسف و یعقوب، ۱۸ روز فاصله بود؛ وکان بینه و بین والده مسیره ثمانیه عشر يوماً». اگر یافتن آذوقه - روزی جسم - برای انسان آن قدر اهمیت دارد که حاضر است برای یافتن آن، این مسیر طولانی را بپیماید، آیا سزاوار نیست که برای یافتن امامی که او را رزق معنوی بخشیده است و جانش را سیراب می‌کند، شبانه روز در جستجو باشد؟ به راستی، آیا ما در طلب آن امام عزیز، سستی نکرده‌ایم؟
- ۴۷- «وهیثی لنا من امرنا رشداً؛ و راه نجاتی برای ما فراهم ساز». (کهف، ۱۰) رشد، همان جهت عالی یافتن همه‌ی استعدادهای انسان است.
- ۴۸- غیبت نعمانی، ص ۲۷۴، به نقل از: معجم احادیث الامام المهدی، ج ۳، ص ۴۲۶.
- ۴۹- یوسف، ۸۸.
- ۵۰- یوسف، ۸۷.
- ۵۱- یوسف، ۸۷.
- ۵۲- یوسف، ۵۸.
- ۵۳- احتجاج، ج ۲، ص ۶۰۲.
- ۵۴- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۴۳۸.
- ۵۵- یوسف، ۵۹.
- ۵۶- یوسف، ۱۰۰.
- ۵۷- قصص، ۵.
- ۵۸- یوسف، ۹۲.
- ۵۹- یوسف، ۸۸.
- ۶۰- یوسف، ۹۳.
- ۶۱- یوسف، ۵۵.
- ۶۲- یوسف، ۵۹-۶۰.
- ۶۳- یوسف، ۹۳.
- ۶۴- احتجاج، ج ۲، ص ۴۴۲.